



تیتراهای امروز



دور سوم مذاکرات ایران و آمریکا در ژنو برگزار شد؛ کارشناسان فنی ۲ کشور روز دوشنبه در وین مذاکرات را از سر می‌گیرند

کارشناسی توافق!

ارزیابی ریشه‌های جهش دوباره قیمت مسکن در پی رکود عمیق ساخت‌وساز و کمبود عرضه

تورم

در بازار بی‌مشتري!

گزارش «وطن امروز» از زمینه‌های بروز وقایع ۱۸ و ۱۹ دی و ضرورت بسیج مردم برای مشارکت فعال در همه عرصه‌های اجتماعی

فراخوان جامعه به امید

ویژه

چرا «توهم فروپاشی» بزرگ‌ترین خطای راهبردی دشمنان ایران است؟

ایران؛ سرو پادشکننده



آمریکا درباره ایران در این لحظه باید به این پرسش بیندیشد: خطرناک‌ترین لحظه برای یک مهاجم چه زمانی است؟ مبتنی بر شرایط حاضر به این سوال به این نحو می‌توان پاسخ داد: زمانی که اطلاعاتش را از درون اتاق پژوهی که خودش ساخته دریافت کند و بر آن مبتنا تصمیم به جنگ بگیرد. امروز در مواجهه با ایران، شاهد دقیق‌ترین مصداق این پارادوکس کلاسیک هسته‌پسند دشمنان ایران با به کارگیری جنگی ترکیبی شامل تحریم اقتصادی فلج‌کننده، تهدید نظامی و یک پویای عظیم‌شناختی و ادراکی، فضایی را خلق کرده‌اند که قرار بود به تسلیم بی‌فروپاشی ایران منجر شود اما پدیده عجیبی رخ داده است: دود ناشی از این جنگ ادراکی، چشمان طراحان آن را کور کرده است. آنها با استناد به داده‌های دستکاری‌شده و گزارش‌های هیجانی، تصور می‌کنند ایران در لبه پرترنگه قرار دارد، حال آنکه واقعیت میدانی از وجود قدرتی پایدار و ساختاری مستحکم خیر می‌دهد.

برای درک دقیق موقعیت کنونی ایران، واژگان سنتی علوم سیاسی کافی نیست. برخی در این شرایط ایران را نظمی «تاب‌آور» توصیف می‌کنند، یعنی نظمی که مانند یک فنر در برابر فشار جمع می‌شود و پس از رفع فشار به حالت اول بازمی‌گردد اما این توصیف هم ناقص است و هم حق مطلب را ادا نمی‌کند. برای تبیین درست این وضعیت، باید به نظریه «سیسم‌نی‌کلاش‌طالب» اندیشمندان و تحلیلگر ریسک، رجوع کنیم. او برای توضیح وضعیتی خاص، از مفهوم پادشکنندگی Antifragility بهره می‌برد.

در نظریه طالب، سیستم‌ها ۳ دسته‌اند: الف- شکننده: مانند بلوری که با ضربه می‌شکند. ب- تاب‌آور: مانند صخره‌ای که در برابر امواج مقاومت می‌کند اما تغییر نمی‌کند. پ- پادشکننده: مانند سیستم ایمنی بدن انسان یا عضلات که نه تنها در برابر استرس و حمله آسیب نمی‌بینند، بلکه دقیقاً به واسطه فشار و نوسان قوی‌تر، پیچیده‌تر و کارآمدتر می‌شوند. ایران امروز نه ضعیف شده و نه صرفاً تاب‌آوری کرده است، بلکه ایران یک نظم سیاسی پادشکننده است. تحریم‌ها که برای فلج کردن اقتصاد طراحی شده بود، به اجبار ساختاری منجر شد تا ایران شریان‌های زنجیره‌های تأمین خود را در برابر تحریم بازآرایی کند. محاصره نظامی که برای ایجاد ترس بود، ایران را از یک واردکننده سلاح به یکی از معدود صادرکنندگان فناوری‌های پیشرفته پهلادی و موشکی در لبه تکنولوژی تبدیل کرد.

از سازمان‌ها و تشکل‌های کهنه‌سربازان تا تحلیلگران رسانه‌ها و مقامات سابق امنیتی آمریکا در قالب تحلیل، اظهار نظر و نامه به ترامپ حمله به ایران را غرق شدن در یک باتلاق پرهزینه دانستند



به مناسبت ۱۹ اسفند؛ سالروز تولد سردار شهید امیرعلی حاجی‌زاده

داستان مردی که ۲ بار شهید شد و ۲ بار به دنیا آمد

از چشم رهبر انقلاب دور نماند تا بالاخره دای فرماندهی نیروی هوافضای سپاه بر قامتش خوش نشست. سردوش را که از فرمانده کل قوا گرفت، آقا وازه سردار را کنار نامش گذاشتند اما انگار به دلش نمی‌نشست! عنوان عام فرماندهان سپاه کنار نام کوچک فرمانده جدید، زیاد چفت نمی‌شد. سردار امیر حاجی‌زاده، هم سردار بود و هم امیر اما نه آن امیری که فرمانده ارتش‌هاست. همین برداشت دوگانه از نام و عنوان «امیر» به دل آقا نمی‌چسبید. این شد که رهبری فی‌المجلس نام کوچک فرمانده را «میرعلی» گذاشتند. انگار کن‌امیرعلی حاجی‌زاده تازه متولد شده باشد. آنقدر ذوق داشت که از آقا خواستند در گوشش اذان بخوانند! و آن روز، شروع دنیایی تازه برای حاج امیرعلی بود. هزار بساده ناخورده در رگ تاک است و سردار، هزار راه رفته را پیش روی خود می‌دید. سرداری که روزی قناصه به دوش می‌کشید و از تلفیق محاسبه و گرا و زاویه دید و مگسک، نقطه‌زنی می‌کرد، روحیه بولدوزی حاج‌حسن او را به دنیای هیولاهای آسمانی کشانده بود تا چیزهایی به غایت دقیق و مهیب و سریع بسازد و کم‌کم در پس و پیش نام موشک‌های حاجی‌زاده، عبارتهای نوبینو ظاهر می‌شد: «بالستیک»، «قاره‌پیما»، «قطعه‌زن»، «برقرصوت»، «رادارگریز» و از این دست واژه‌های توصیفی که هر کدام یک دنیا همت و تلاش پشتش بود و یک جهان نبوغ و اراده را نمایندگی می‌کرد. همانی که گفته بود نترسید و جلو بروید، از حاجی‌زاده هنوز کارهای بزرگ‌تری می‌خواست. هر مأموریت جدید از طرف فرمانده کل، انگار پیامی روشن در دلش بود: «تو بیش از اینی. روزی قد تو به اندازه همت بلند می‌شود» و مأموریت پهلادسازی یکی از آنها پیش بود که سردار باید در سایه‌سارش قدم می‌کشید. کار توسعه پهلادها نباید تحت‌الشعاع عنوانی برطمطراق موشک‌ها



به پیش می‌راندند: «نترسید! برید جلو». موجودی زرادخانه‌شان آن روزها فقط ۴۰ فروند موشک خارجی بود که با چه خون دلی از سوریه و لیبی و کره‌شمالی آورده بودند. موشک‌هایی که باید یکی در میان دل و روده‌شان را بیرون می‌ریختند تا مهندسی معکوس کنند و با دست‌نخورده‌های‌شان به جنگ صدام بروند. صدامی که دستش روی دکمه موشکیاران بود و پشتش به کمک‌های پیدا و پنهان ۸۰ کشور دنیا گرم. همین جنگ نابرابر بود که پای آنها را به مرز مغولستان کشانده بود تا شاید چیزی از سرزمین اژدها دشت کنند و به ایران بیاورند.

آتش جنگ ایران و عراق که سرد شد، اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشید. جمهوری‌های استقلال‌یافته مثل اینکه به سرشان زده بود که چوب حراج به جنگ‌افزارهای‌شان بزنند. کشورهای تکه‌پاره، موشک‌های «سکادی» را به ثمن بخش می‌فروختند. خیال کن ۲۵۰ برابر ارزان‌تر از قیمت‌های قبل! یعنی تقریباً رایگان. فرصت بی‌ظلمی بود که شاید تا فروپاشی بعدی یک اتحاد جماهیر دیگر یا یک ایالات متحده دیگر در طول تاریخ تکرار نمی‌شد. این شد که از ارکان دفاعی کشور متفق‌الرای و مصمم عزم یک خرید انبوه کردند. همه راضی بودند الا یک نفر. همانی که بنا بود حرف آخر را بزند. همانی که به حاج‌حسن و حاج‌امیر گفته بود نترسید و جلو بروید؛ رئیس‌جمهوری که حالا رهبر شده بود و فرمانده کل قوا تا جوش خورن یک معامله شیرین، برگ سفارش کالا فقط مهر رهبری را کم داشت اما آقا هیچ‌چیزه با واردات موشک کنار نمی‌آمدند و حکماً آن روزها داشتند به صادرات فکر می‌کردند.

وقتی فرماندهان شوکه شدند و به در بسته خوردند، چاره‌ای نبود جز اینکه بروند سراغ همان کارخانه‌ای که جوانان ایرانی داشتند در آن هیچ، معجزه می‌ساختند. چه تلاش‌ها و مجاهدت‌ها و صبوری‌ها خرج شد تا بالاخره نخستین موشک زمین به زمین بومی متولد شود. انگار ناچه صالح از دل کوه بیرون زده باشند. در همان دوران معجزه‌آسا بود که ایده بکر شهرهای موشکی زیرزمینی به ذهن حاج‌حسن و حاج‌باقر رسید و حاج‌امیر رفته رفته بود سراغ عملی کردنش. نخستین سیلوی زیرزمینی پرتاب موشک که آماده شد، کسی باید آن را آزمایش می‌کرد اما کو آدمی که جرأت کند و در اتاق شلیک موشک بندشند و ماشه را بچکاند! یک اشتباه کوچک کافی بود تا... بوم! اما حاج‌امیر گفته بود خودم شخصاً دست زن و بچهارم را می‌گیرم و می‌برم اتاق عملیات و شاسی پرتاب را فشار می‌دهم و کار را جمع می‌کنم. هر که هم می‌ترسد، به سلامت!

این فرماندهی متهورانه و اعتماد به نفس جسورانه

همان دغدغه‌ای که موقع ارائه گزارش حضوری دستاوردهای یک عملیات موفق، نخستین سؤال رهبری از او بود: «گفته بودم هیچ انسان غیرنظامی نباید در حمله موشکی آسیب ببیند. بررسی کردید که کسی کشته و زخمی نشده باشد؟» وقتی پاسخ مثبت فرمانده عملیات را شنیده بودند، تازه گل از گل آقا شکفته بود. این نقطه‌زنی و جسارت عملیات آسمانی در خاک بیگلنگان، خیلی زود دوباره به کار کشور آمد. وقتی یک ایران در ماتم شهادت حاج‌حسام به سوگ نشست بود، این موشک‌های تاریخ‌ساز حاجی‌زاده بودند که پایگاه آمریکایی عین‌الاسد را در هم کوبیدند تا بعد از جنگ‌های جهانی، برای نخستین‌بار کسی جرأت کند و تیری سمت گنده‌لات عالم بیندازد؛ عملیاتی که بعد از آن، آمریکا تا مدت‌ها ماست‌هایش را کیسه کرد و فتیله شاخ به شاخ شدن با ایران را پایین کشید. خشتی را که شهید طهرانی مقدم روی زمین گذاشته بود، حاجی‌زاده به یک بنای مستحکم و باشکوه تبدیل کرده بود. آنقدر مستحکم که می‌شد روی آن برای زدن حیفا و تل آوید هم حساب کرد و رسید روزی که انرژی لایزال شهرهای موشکی آزاد شد و بچه‌های حاجی‌زاده یکی‌یکی پشت لاینچ‌های موشکی نشستند و ماشه‌ها را چکانند. انگشت اشاره فرمانده هوافضا در «عده‌های صادق ۱ و ۲» رو به سرزمین اشغالی بود. روزگاری او در طلب موشک به چین رفته بود و حالا موشک‌ها و پهلادهایش دنیا را سیر می‌کردند.

آن شب، یک لباس سبز خاکی و خونین در میان کتیبه‌های مشککی دیوار کوب امامزاده قاضی‌الصابر نگاه‌های هیأتیان را سمت خودش آورده بود. همه چیز شبیه برنامه‌های عزاداری هفته‌های قبل بود. حتی سردار حاجی‌زاده هم آمده بود. این بار نه با لباس میدل و نه ناشناس و سرزده زنده‌تر از قبل. لباس سبزش را بار دیگر درآورده و سینه دیوار گذاشته بود. آنقدر قد کشیده بود که دیگر در آن لباس‌ها جا نمی‌شد. این بار خبر از کتانی و توپ و تور نبود و نه حتی از پلاک و زنجیر. نه بخت‌آزمایی در کار بود و نه مدیریت بحران و نه هنر مذاکره و نه حتی اشتباه در فهرست شهید. سردار با خدا معامله کرده و مردش را گرفته بود. راه این کلسی پرسود را هم حاج‌حسن ۱۴ سال پیش نشان داده بود؛ اینکه خودت و زندگی‌ات را با لبخند رضایت مولايت تاخت بزنی. ضرر نمی‌کنی و با حاج امیرعلی که با شهادت امیرالمؤمنین(ع) به دنیا آمده بود، چند صباح پیش از آن شب محرمی در همان لباس‌های خونی با سردار قبل از آنکه مجوز این عالم تنگ و تاریخت بر بسته و در روز عید غدیر شهید شده بود و میراث او مثل یک گنج پنهان در دل ایران زمین نهفته خواهد ماند تا روزی که تیغ انتقام از نیام کشیده شود.

